

داستان‌های شرلوک هولمز

# مردان رقصان

< و پنج داستان دیگر >

آرتور کانن دوویل

ترجمه حشمت‌الله صباغی



## فهرست

۱	مدرسه پرایوری
۴۵	پیتر سیاه
۷۴	سنگ مازارین
۹۹	مردان رقصان
۱۳۵	معمای پل تور
۱۷۱	سه سنتوری
۱۹۷	اعلام

## مدرسه پرایوری

در منزل کوچکمان در خیابان بیکر ورود و خروج‌های عجیب و غریب کم نداشتیم، اما تا آنجایی که من به یاد می‌آورم هیچ‌کدام ناگهانی‌تر و تکان‌دهنده‌تر از ورود تورنیکرافت‌ها کستبل نبود؛ مردی صاحب انواع مدارک دانشگاهی از فوق لیسانس گرفته تا دکترا و غیره. کارت او که به نظر می‌رسید برای ذکر عناوین دانشگاهی‌اش خیلی کوچک است چند ثانیه قبل از ورودش به ما ارائه و سپس خود او وارد شد - چنان عظیم‌الجثه و باوقار که گویی تجسم صلابت و متانت است. و با همه این اوصاف به محض ورود و بعد از بستن در تلو تلخوران به طرف میز رفت و همان‌جا نقش بر زمین شد. آن پیکر پرابهت، درمانده و بی‌رمق دراز به دراز روی پوست خرسی که روی زمین، کنار میز، انداخته بودیم افتاد. ما که از جا پریده بودیم چند لحظه حیرت‌زده و ساکت به این کوه گوشت بی‌جان خیره شدیم. گویی توفانی ناگهانی و مهلک اعماق اقیانوس زندگی‌اش را به تلاطم درآورده است. هولمز دوید و بالشی آورد تا زیر سرش بگذارد و من هم مقداری برندی آوردم تا لبانش را تر کنم. چهره بی‌رمق و رنگ‌پریده او بر اثر آلام مختلف چروکیده شده بود، زیر چشمان بسته‌اش پف‌آلود و کبود و لب و لوچه‌اش آویزان و کج و کوله و چانه چروکیده‌اش نتراشیده بود. یقه و پیراهنش دود و غبار سفری طولانی را به خود گرفته و موهای ژولیده روی سر خوش‌فرمش سیخ شده بود. خلاصه آنکه مردی به‌شدت کوفته جلوی ما روی زمین افتاده بود. هولمز پرسید:

– جریان چیست، واتسن؟

من در حالی که انگشتم روی نبض او بود و خبر از علائم حیاتی ضعیفی می‌داد گفتم:

– ضعف شدید، احتمالاً فقط به علت گرسنگی و خستگی.

هولمز بلیطی از جیب کوچک او درآورد و گفت:

– بلیط رفت و برگشت از مبدأ مکلتن در شمال انگلستان. مطمئناً خیلی زود راه افتاده که هنوز دوازده نشده به اینجا رسیده.

پلک‌های چروکیده مراجع شروع به تکان خوردن کرد و بلافاصله چشمان خاکستری گودرفته‌اش را به ما دوخت. لحظه‌ای بعد با حالتی نامتعادل روی پایش ایستاد و چهره‌اش از خجالت قرمز شد.

– آقای هولمز، ضعف مرا ببخشید. من کمی خسته و کوفته شده‌ام. ممنون می‌شوم اگر یک لیوان شیر و یک بیسکویت به من بدهید چون با خوردن آن بهتر خواهم شد. آقای هولمز من شخصاً به اینجا آمده‌ام تا اطمینان حاصل کنم که شما حتماً با من خواهید آمد. می‌ترسیدم تلگرام به تنهایی نتواند شما را قانع کند که مورد پیش آمده کاملاً اضطراری است. – وقتی کاملاً سرحال آمدید ...

– من حالا دیگر کاملاً سرحالم. تصور نمی‌کردم که تا این حد بی‌حال و بی‌رُمق بشوم. آقای هولمز، امیدوارم که با قطار بعدی با من به مکلتن بیایید.

دوستم سرش را تکان داد و گفت:

– همکارم، دکتر واتسن، می‌تواند برایتان توضیح بدهد که الان سرمان خیلی شلوغ است. من گرفتار پرونده اسناد فررز هستم و دادگاه قتل ابرگاونی به زودی شروع می‌شود. درحال حاضر فقط مسئله‌ای می‌تواند مرا به بیرون لندن بکشاند که خیلی مهم باشد.

مراجع دست‌هایش را به هوا بلند کرد و گفت:

– مهم! چیزی درباره ریوده شدن تنها پسر دوک هولدرنسی نشنیده‌اید؟

– چی! وزیر پیشین کابینه؟

– دقیقاً. ما سعی کرده‌ایم که ماجرا به مطبوعات کشیده نشود اما دیشب شایعاتی در سطح جهان پیچید. فکر کردم که شاید به گوش شما هم رسیده باشد.

هولمز دست بلند و لاغرش را دراز کرد و جلد اچ. از مجموعه دایرةالمعارف مرجع خود را برداشت.

«هولدرنسی، دوک ششم، ک.جی. پی.سی.» نصف حروف الفبا! «بارون پورلی، کنت کارستن» خدای من، چه فهرست بلند بالایی! نماینده پادشاه در همپشر از سال ۱۹۰۰. در سال ۱۸۸۸ با ایت دختتر چارلز آپلدور ازدواج کرد. وارث و تنها فرزند او لرد سلتایر مالک حدود دویست و پنجاه هزار جریب زمین و معادن واقع در لنکاشر و ویلز. نشانی: کارلتون هاوس تریس؛ هولدرنسی هال، همپشر؛ کارستن کستل، بنگور، ویلز. فرمانده دریاسالاری، ۱۸۷۲؛ رئیس دولت به مدت – خب، خب، این مرد مسلماً یکی از الامقام‌ترین آدم‌های پادشاه است!

– الامقام‌ترین و احتمالاً ثروتمندترین. آقای هولمز، من اطلاع دارم که شما جایگاه رفیعی در کارهای حرفه‌ای دارید و آماده‌اید کار را صرفاً به‌خاطر نفس آن انجام دهید. در هر حال، بد نیست به شما بگویم که جناب دوک از همین حالا اعلام کرده چکی به مبلغ پنج هزار پوند به کسی که جای پسرش را به او بگوید خواهد داد و هزار پوند دیگر به کسی که نام فرد یا افراد رباینده را در اختیار او بگذارد. هولمز گفت:

– جایزه شاهانه‌ای است. واتسن، فکر می‌کنم ما باید در بازگشت دکتر هاگستیل به شمال انگلستان با او همسفر شویم.

– جناب دکتر هاگستیل، حالا که شیر را نوش جان کردید لطف کنید و به من بگویید چه اتفاقی افتاده است و کی و چطور و اینکه دکتر تورنیکرافت هاگستیل، مدیر مدرسه پراوری، نزدیک مکلتن، در این